

به روشنی آفتاب



طاووسی بیرون می آیند. درست است؟»
 - بله، بله، همین طور است.
 - آیا برای آن خدایی نمی بینی؟ آیا باز هم می گویی پرندگان زیبا، آسمان و زمین خودبه خود به وجود آمده اند؟
 ابوشاکر برای اولین بار وجود خدا را به روشنی آفتاب احساس کرد. قطره های اشک روی گونه های برجسته اش جاری شد و با صدای لرزان گفت: «من به یگانگی خدا و پیامبری محمد(ص) گواهی می دهم. من شما را امام و رهبر خود می دانم.»
 امام تخم مرغ را به دست کودک داد. کودک تا سال های سال، آنچه را که با چشم خود دیده بود برای دوستانش تعریف می کرد.

دارد. پس از آن دیواره محکم و لایه نازک، دو مایع نقره ای و طلایی وجود دارد.»
 امام مکث کوتاهی کرد و بعد پرسید: «ابوشاکر! آیا می توانی بگویی زرده طلایی و سفیده نقره ای، با اینکه هر دو مایع، سیال و نرم اند، چرا با یکدیگر مخلوط نمی شوند؟»
 ابوشاکر در اندیشه فرو رفت. امام ادامه داد: «ابوشاکر! بدون اینکه آن را بشکنی و داخلش را ببینی، می توانی بگویی زرده آن سالم است یا فاسد؟»
 لب های ابوشاکر جنبید: «نه، نمی توانم.»
 امام ملایم تر گفت: «اما تو می دانی و با چشم خود دیده ای که از درون این تخم ها، پرندگانی با پره های زیبا و رنگ های

امام صادق(ع) همراه «ابوشاکر» از کوچه ای می گذشتند. ذهن ابوشاکر پُر از پرسش بود. او از هر فرصتی استفاده می کرد و پرسش هایش را از امام می پرسید.
 ابوشاکر گفت: «شما به چه دلیل می گوید خدا وجود دارد؟ من که او را نمی بینم!»
 چشم امام به کودکی افتاد که تخم مرغی در دست داشت. با مهربانی رو به کودک کرد و گفت: «آن را به من بده.»
 کودک تخم مرغ را داد. امام تخم مرغ را روبه روی ابوشاکر گرفت و گفت: «ابوشاکر! چه قلعه استوار و محکمی است! دیواره ضخیمی دارد که هیچ چیز به درون آن نفوذ نمی کند و چیزی از آن خارج نمی شود. در زیر آن دیواره محکم، لایه نازکی وجود

منصور دوانیقی دومین خلیفه از خلفای عباسی بود که ده سال از سفاح بزرگ تر بود. او در خراسان برای سفاح بیعت گرفت و بر کار اداره استان ها نظارت داشت. او از سال ۱۳۶ تا ۱۵۸ هجری قمری خلافت داشت. ولی در سال ۱۴۸ هجری قمری دستور داد تا امام صادق(ع) را مسموم کنند.

ابوالعباس سفاح نخستین خلیفه عباسی که در سال ۱۳۲ هجری قمری در مسجد کوفه به خلافت رسید. سفاح از نوادگان عباس بن عبدالمطلب و از بنی هاشم بود. خلافت او تا سال ۱۳۶ هجری قمری به طول انجامید.

لحظه‌های آخر

«ابوبصیر» با گام‌های سنگین در کوچه‌های غمگین مدینه قدم برمی‌داشت. دردی عمیق در سینه‌اش نشست. آسمان خاکستری بر بالای شهر گسترده شده بود و تکه‌های کوچک ابر در آسمان دیده می‌شد.

او با موهای سفید و چشم‌های خیس به خانه امام صادق (ع) رسید. آه سوزناکی کشید و کوبه در را به صدا درآورد. در همان لحظه، صورتش را برگرداند و از بالای خانه همسایه به شاخه‌های خمیده نخل‌ها نگاه کرد. لحظه‌ای چهره مهربان امام را در پهنه آسمان دید و لبخندی کم‌رنگ در گوشه لبانش نشست.

ناگاه صدای گرفته «مُ حمیده»، مادر امام، از پشت در چوبی به گوش خورد:

– کیستی؟

– منم، ابوبصیر.

ام حمیده در خانه را آرام گشود و سلام کرد. ابوبصیر جواب سلام را داد و آهسته وارد خانه امام شد. دیوارهای خانه را سایه‌ای از غم و تنهایی پوشانده بود. بوی عطر امام هنوز به مشام می‌رسید. ابوبصیر در گوشه‌ای از ایوان خانه، دو زانو روی زمین نشست. با دیدن عباي مشکی امام که در گوشه‌ای از ایوان به دیوار آویزان بود، از ته دل نالید و قطره‌های درشت اشک، گونه‌هایش را خیس کرد.

ام حمیده نشست و در حالی که صدایش می‌لرزید، گفت: «ای ابوبصیر! ای کاش در لحظه‌های آخر زندگی امام اینجا بودی!»

ابوبصیر با گوشه شال سیاهش، اشک چشم‌هایش را خشک کرد و با اشتیاق پرسید: «در آن لحظه چه گذشت؟»

ام حمیده بغض گلویش را فرو خورد و به زحمت گفت: «در آخرین لحظه‌ها، امام پلک‌هایش را از هم گشود و همه اهل خانه را صدا زد. ما، در کنار بستر امام حاضر شدیم...»

قطره اشکی روی گونه استخوانی ام‌حمیده جاری شد. چشم‌هایش را به هم فشرد و نتوانست چیزی بگوید. ابوبصیر، کاسه صبرش لبریز شد و با قیافه‌ای گرفته پرسید: «بعد چه شد؟»

ام حمیده با صدایی که در آن غم موج می‌زد، گفت: «در آخرین لحظه‌ها، امام به صورت تک‌تک ما نگاه کرد و گفت: «شفاعت ما هرگز نصیب کسانی که نماز را سبک بشمارند، نخواهد شد.»

در آن لحظه، اندوهی به گستردگی آسمان، در قلب ابوبصیر سنگینی می‌کرد.



خلفای اموی (۴۱ هجری قمری - ۱۳۳ هجری قمری)

خلفای اموی (خاندان امیه) از قبیله قریش و طایفه بنی‌امیه بودند. معاویه نخستین خلیفه و هشام سوم، آخرین خلیفه این خاندان بود. آنان در دوران خلافت خود، همواره در صددیت، با اهل بیت علیهم السلام می‌کوشیدند. سرزمین شام (سوریه و اردن امروزی) مرکز اصلی خلافت امویان و شهر دمشق پایتخت امویان بود.

شهادت به وسیله منصور دوانیقی
و خاکسپاری در بقیع (مدینه)

۱۴۲ هجری قمری

سرنوشتی امویان و
پیرروزی عباسیان

۱۲۱ هجری قمری

آغاز امامت پس
از شهادت پدر

تولد در مدینه

۱۴۸ هجری قمری

وفات اسماعیل،
پسر امام صادق (ع)

۱۳۳ هجری قمری

قیام زیدبن علی، عمومی امام صادق (ع)
بر ضد امویان و شهادت وی

۱۱۴ هجری قمری

۱۷ ربیع الاول سال
۸۰ هجری قمری